



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله دوم: اجمال مخصص - شبهه مفهومیه - صورت دوم:
بررسی کلام صاحب منتقی الاصول - صورت سوم: دوران بین متباینین
و مخصص متصل - صورت چهارم: دوران بین متباینین و مخصص منفصل

تاریخ: ۷ آذر ۱۴۰۰
مصادف با: ۲۲ ربیع الثانی ۱۴۴۳

جلسه: ۳۸
سال سیزدهم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بحث در صورت دوم از صور چهارگانه شبهات مفهومیه بود. گفتیم اگر مخصص منفصل باشد و اجمال آن ناشی از تردید بین اقل و اکثر، دیدگاه مشهور آن است که تمسک به عام در چنین شبهه‌ای جایز است، یعنی اجمال مخصص سرایت به عام نمی‌کند. دیدگاه دوم که محقق حایری بیان فرمودند و از آن عدول کردند تفصیلی بود که مورد اشکال نیز قرار گرفت.

دیدگاه سوم دیدگاه صاحب منتقی الاصول است، ایشان فرمود: آنچه که به عنوان امری مسلم تلقی شده و همگان گفته‌اند که تمسک به عام در چنین شبهاتی جایز است قابل مناقشه است و مبتنی بر این است که در باب حجیت دلیل خاص، چه قول و مبنایی را اختیار کنیم. اگر بگوییم دلیل خاص حجت است و ملاک حجیت را ظهور فعلی دلیل و مدلول تصدیقی آن بدانیم، حق با مشهور است. اما اگر بگوییم دلیل خاص حجیتش دائر مدار ظهور فعلی نیست بلکه دائر مدار عنوان واقعی است که در دلیل اخذ شده و از آنجا که این عنوان مجمل است لذا اجمالش سرایت می‌کند به دلیل عام و مانع تمسک به عام می‌شود.

البته ایشان در ادامه فرمودند: این خودش یک اثر عملی دارد که بر حجیت به این معنا مترتب می‌شود. لذا گمان نکنید که اینجا اثر عملی وجود ندارد. خود عدم جواز تمسک به عام به واسطه اجمالی که در آن پدید آمده و این ناشی از اجمالی است که در خاص وجود دارد این خودش یک اثر عملی است، البته ایشان نهایتاً پذیرش این قول را مبتنی کردند بر اینکه ما در اقل و اکثر ارتباطی قائل به انحلال بشویم یا نشویم. این محصل فرمایش صاحب منتقی الاصول است.

بررسی کلام صاحب منتقی الاصول

به نظر می‌رسد فرمایش ایشان مخدوش است و قابل قبول نیست.

ایشان در واقع حجیت را چه بنابر قول اول و چه بنابر قول دوم به گونه‌ای معنا کرده که باید شارع بتواند ما را متعبد به آن کند، وقتی می‌گوییم یک دلیل حجت است، معنایش این است که شارع می‌تواند با آن دلیل با ما احتجاج کند و ما نیز می‌توانیم در برابر شارع به وسیله آن دلیل احتجاج کنیم. اینکه شارع بگوید چرا این کار را انجام دادی یا ندادی؟ با این دلیل می‌تواند با عبد احتجاج کند و عبد نیز در برابر شارع می‌تواند به آن احتجاج کند. احتجاج مولا متقابل و عبد به این دلیل، در صورتی معنا پیدا می‌کند که اثر عملی بر آن مترتب شود و الا اگر به گونه‌ای باشد که اثر عملی بر آن مترتب نشود، کانه تعبد به آن معنا ندارد و این نتیجه‌اش این

است که اصلا حجیت، معنا پیدا نمی‌کند، این معنای حجیت است، حال چه قائل به قول اول شویم و چه قائل به قول دوم؛ این اثر عملی حتما باید بر تعبد به دلیل و حجیت دلیل مترتب شود.

اشکال به صاحب منتقی الاصول این است که بنابر قول دوم واقعا هیچ اثر عملی مترتب نمی‌شود.

بنابر قول اول که حجیت دائر مدار ظهور فعلیت دلیل خاص است، اثر عملی، خودش را نشان می‌دهد، آنجا اثر عملی مترتب می‌شود ظهور فعلی دلیل در عدم وجوب اکرام فاسق به معنای مرتکب کبیره است، بلکه نسبت به مازاد بر این یعنی فاسق به معنی مرتکب صغیره که محل تردید و شک است دیگر دلیل خاص حجیت ندارد، لذا حجیت دلیل عام نسبت به این مورد بلا مزاحم است، زیرا اصلا خاص نسبت به مازاد ظهور فعلی و قطعی و یقینی ندارد. این اثر عملی است، ما اگر به این دلیل خاص متعبد شویم اثر عملی آن این است که در این مقدار یقینی اکرام واجب نیست، نسبت به مازاد بر آن اکرام واجب است.

اما بنابر قول دوم با اینکه ایشان تلاش می‌کند یک اثر عملی تصویر کند ولی حقیقتا این اثر عملی نیست، اگر ما گفتیم حجیت دائر مدار عنوان واقعی است، اگر ما گفتیم «لا تکرّم الفساق» در صورتی حجت است که این عنوان فاسق معلوم باشد، حقیقت فاسق روشن باشد و چون این روشن نیست و مجمل است و مردد بین اقل و اکثر، لذا در دلیل عام نیز اثر می‌گذارد و موجب توسعه و یا تضییق آن می‌شود، یعنی آن نیز مردد می‌شود. حال درجایی که شک داریم آیا به وسیله دلیل خاص از دایره عام خارج شده یا نه، مثل مرتکب صغیره، اینجا نمی‌توانیم به دلیل عام اخذ کنیم، چون مجمل می‌شود، حال چطور عدم امکان تمسک به عام در چنین موردی می‌تواند اثر عملی محسوب شود؟ این چه اثر عملی است؟ این در حقیقت منع از ترتب اثر عملی است، اگر ما گفتیم اجمال خاص به عام سرایت می‌کند، این سرایت که اسمش اثر عملی نیست، اثر عملی این است که بالاخره بتوانیم در مقام عمل یا این فرد را واجب الاکرام بدانیم یا بگوییم واجب الاکرام نیست، اما مجمل شدن دلیل آن هم به واسطه عنوانی که در دلیل خاص اخذ شده و سرایت و تسری به دلیل عام کرده و مانع تمسک به دلیل عام شده، اینکه اسمش اثر عملی نیست. و چون اثر عملی محسوب نمی‌شود اصلا تعبد به آن معنا ندارد، حجیت در مورد آن معنا ندارد. به زعم خود ایشان چنین چیزی را نمی‌توانیم اثر عملی تلقی کنیم. لذا مجموعا به نظر می‌رسد دیدگاه سوم قابل اخذ نیست.

سوال:

استاد: فرق می‌کند، اینکه ما چون نمی‌توانیم به دلیل اخذ کنیم، او را اکرام می‌کنیم یا چون این را مشمول دلیل عام می‌دانیم یا مشمول دلیل خاص که یا اکرام می‌کنیم یا نمی‌کنیم. اینکه رفتار ما زاییده دلیل باشد فرق می‌کند رفتار ما به خاطر ابهام و اجمال و بلا تکلیفی و تردید باشد. آن اسمش بی عملی است این است که عمل محسوب می‌شود، این است که اثر عملی محسوب می‌شود.

نتیجه

علی ای حال فالحق فی الصورة الثانیة جواز التمسک بالعام کما ذهب الیه مشهور، اینجا تمسک به عام جایز است چنانچه مشهور به آن قائل شدند.

صورت سوم

صورت سوم جایی است که مخصص مجمل است ولی این اجمال ناشی از دوران بین المتباینین است، مثال این مورد را ذکر کردیم که اگر مثلا مولا بعد از آنکه به صورت عام دستور به وجوب اکرام همه علماء داد و گفت «اکرم العلماء» بگوید «لا تکرّم زیدا

العالم» و این مردد باشد بین زید بن عمر که عالم است و زید بن بکر که عالم است، ما نمی‌دانیم کدام یک از این دو استثناء شده و فرض ما نیز این است که یقین داریم که یک نفر از دایره عام خارج شده، نه اینکه مثلا دو نفر خارج شدند که آنجا تکلیف معلوم است و نه احدهما به صورت غیر معین، زیرا در آن دو صورت تکلیف روشن است. یک وقت می‌گوید «لا تکرّم زیدا العالم» و دو زید عالم داریم و قرینه داریم که هر دو خارج شدند، اینجا تکلیف معلوم است، یک وقت می‌گوید «لا تکرّم زیدا العالم» و ما قرینه داریم مقصود اخراج یک نفر غیر معین است یا این زید و یا آن زید عالم، یا زید بن عمر یا زید بن بکر، اینجا نیز تکلیف معلوم است، زیرا یکی که خارج شود دیگر مشکلی در شمول عام نسبت به دیگری وجود ندارد. صورت سوم که محل بحث است این است که این زید عالم که خارج شده است مردد بین پسر عمر و یا پسر بکر است و ما می‌دانیم یک فرد معین خارج شده است. لذا ما وقتی با زید عالم مواجه می‌شویم با هر کدامشان، نمی‌دانیم اکرامش واجب است یا خیر؟

دوران بین المتباینین در جایی که دلیل خاص مردد بین متباینین باشد تارة در جایی است که این مخصص متصل است و اخری جایی است که منفصل است.

صورت سوم مربوط به فرض اجمال مخصص است که ناشی از تردید بین المتباینین بود و مخصص هم متصل است، مثلا گفته «اکرم العلماء الا زیدا العالم» به صورت متصل، زید عالم خارج شده است.

دلیل عدم جواز تمسک به عام

با توجه به مطلبی که در صورت اول که مربوط به شبهه مفهومی مردد بین اقل و اکثر و اتصال مخصص بود گفتیم تکلیف اینجا روشن است، اینجا باید بگوییم تمسک به عام در چنین فرضی جایز نیست، زیرا وقتی مخصص متصل باشد جلوی انعقاد ظهور عام در عموم را می‌گیرد و نمی‌گذارد «العلماء» در عموم عالمان ظهور پیدا کند. اگر خاطرتان باشد عرض کردیم اساسا مخصص متصل فی الواقع مخصص محسوب نمی‌شود، اگر تعبیر مخصص به کار می‌رود یک تعبیر مسامحه‌ای است، زیرا مخصص یعنی اینکه عامی وجود دارد، لکن به وسیله دلیل خاص تخصیص می‌خورد، اگر مخصص متصل باشد این اساسا مانع انعقاد ظهور عام در عموم می‌شود، پس وقتی ظهور در عموم نداشت ما از اول کأنه اصالة العموم نداریم، عامی نداریم نسبت به این دو نفر تا اگر در مورد یکی از این دو شک کردیم بخواهیم به عموم یا اصالة العموم تمسک کنیم. «اکرم العلماء الا زیدا العالم» با توجه به تردیدی که نسبت به زید عالم است و ما نمی‌دانیم زید بن عمر استثناء شده یا زید بن بکر، اینجا مانع تمسک به عام برای اثبات وجوب اکرام در یکی از این دو نفر است. زیرا اساسا نسبت به این دو نفر ظهوری در عموم پیدا نشده، عمومی وجود ندارد تا در فرض شک بخواهیم به آن رجوع کنیم، بنابراین اگر بگوییم اجمال دلیل خاص سرایت می‌کند به دلیل عام و مانع تمسک به عام در چنین فرضی می‌شود، این سخن صحیح است.

پس باید مثل صورت اول اینجا نیز باید بگوییم در شبهات مفهومی‌های که تردید در مفهوم به واسطه تردید آن بین المتباینین است، اگر مخصص متصل باشد، تمسک به عام دیگر جایز نیست، همان بیانی که آنجا گفتیم اینجا نیز جریان دارد، نتیجه این می‌شود که دستور «اکرم العلماء» نه در مورد زید پسر عمر و نه در مورد زید پسر بکر جریان پیدا نمی‌کند، یعنی این دو از نظر دلیل واجب الاکرام نیستند.

حال اینکه موضع دلیل نسبت به این دو مشخص نیست، باز در مقام عمل وضع ما را روشن نمی‌کند، بالاخره ما هنوز شک داریم که این دو نفر واجب الاکرام هستند یا خیر؟ به اولی می‌رسیم، می‌خواهیم اکرامش کنیم نمی‌دانیم اکرامش واجب است یا خیر؟ دست ما از اینکه بتوانیم به دلیل اخذ کنیم و تکلیف ما را معلوم کند کوتاه است، به زید دوم مراجعه کنیم باز دلیل قادر نیست که ما را راهنمایی کند، در این صورت باید برویم سراغ اصول عملیه، در همه مواردی که دست ما از دلیل کوتاه می‌شود، در فرض اول نیز همینطور است، در شبهات مفهومی‌ای که بین اقل و اکثر مردد است و مخصص منفصل است آنجا نیز همی‌نطور است، آنجا نیز نسبت به مورد مشکوک نمی‌توانیم به اصالة العموم رجوع کنیم، بلکه باید برویم سراغ اصل عملی؛ اصل عملی در این موارد چه اقتضایی دارد؟ برائت، یعنی ما شک می‌کنیم در مورد این آقای زید عالم که پسر عمر است، تکلیف به وجوب اکرام متوجه ما می‌باشد یا نه؟ یعنی این واجب الاکرام است یا خیر؟ اصل برائت نفی می‌کند این تکلیف را، در مورد زید دوم نیز همینطور، اگر شک کنیم تکلیف نسبت به اکرام این شخص داریم یا نه، اصل برائت اقتضاء می‌کند چنین تکلیفی نیست.

سوال:

استاد: بحث وجوب اکرام است، گفته است زید عالم را اکرام نکن، ما الان نمیدانیم کدام یک را می‌گویید، به هر کدام که می‌رسیم اصل برائت اقتضاء می‌کند که بگوییم اکرامش واجب نیست اما اینکه می‌دانیم هر دو خارج نشده‌اند درست است، این را می‌دانیم یعنی در حقیقت یک نفر اینجا استثناء شده است، دو نفر که استثناء نشدند، معین هم نشده است که کدام است، ما الان چاره‌ای داریم؟ ما در اصل شمول حکم نسبت به این فرد تردید داریم مخالفت قطعیه وقتی است که ما اصل تکلیف برایمان مسلم باشد و بعد طوری عمل کنیم که با آن مخالفت کرده باشیم، اما الان اینجا اصل اقتضای شمول دلیل نسبت به هر دو محل تردید است، یعنی «اکرام العلماء» هم نسبت به این زید و هم نسبت به آن زید دچار مشکل و اجمال شده است، حجیت اکرام العلماء نسبت به هر دو محل اشکال است، بنابراین مخالفتی نشده است. درست است که گفتند یک نفر اکرامش واجب نیست، ولی آن یک نفر مجمل است و چون مردد بین این دو نفر است موجب می‌شود که عام نیز در این مورد گرفتار اجمال شود، پس اصل تکلیف نسبت به این مجمل می‌شود، ما در حقیقت نمی‌دانیم اصلاً وجوب اکرام شامل این است یا خیر؟ در حقیقت می‌گوییم اقتضاء شمول نسبت به این دو مشکوک است، لذا می‌رویم سراغ برائت، تا دلیل نیاید وظیفه عملی تو عدم وجوب اکرام این دو است.

سوال:

استاد: عام وقتی اجمال پیدا می‌کند اجمالش نسبت به مقدار مشکوک باعث می‌شود از حجیت ساقط شود، ولی اینجا ما یک قدر متیقن داریم یعنی در اینکه دلیل عام یک سری افراد را واجب الاکرام کرده تردیدی نداریم. نسبت به قدر متیقن مشکلی ندارد، همه مشکل در مورد آن مقدار مشکوک است، اصلاً وقتی سخن از سرایت اجمال خاص به عام به میان می‌آید عام در یک محدوده‌ای دچار مشکل می‌شود و سعه و ضیقش نامعلوم می‌شود، اما در این بین یک قدر متیقنی وجود دارد که در هر صورت آن قدر متیقن قابل انکار نیست و به قوت خودش باقی است. زیرا مزاحمت دلیل خاص با دلیل عام در حجیت فقط در این محدوده است، نسبت به مازاد بر این که مزاحمتی ندارد و لطمه‌ای به حجیت آن نزده، عمده بحث ما در اینکه سخن از جواز تمسک به عام یا رجوع به اصالة العموم به میان می‌آوریم مربوط به موارد مشکوک است. اصلاً رجوع به اصالة العموم برای موارد مشکوک است.

سوال:

استاد: ما الان در شبهه مفهومی هستیم، مثالی که هم زدیم فرض ما این است که در مفهوم زید عالم تردید داریم، اگر بخواهیم شبهه مصداقیه‌اش را بیان کنیم اینطور می‌شود که مثلا مولا گفته «اکرم العلماء الا زیدا العالم» و ما می‌دانیم که این زید عالم زید پس عمر است نه زید پسر بکر، اما در خارج شک می‌کنیم که این زیدی که اینجا ایستاده است پسر عمر است یا زیدی که آن طرف ایستاده؟ این می‌شود شبهه مصداقیه.

صورت چهارم

صورت چهارم جایی است که اجمال مخصص ناشی از دوران بین المتباینین باشد و مخصص نیز منفصل باشد. همان مثالی که بیان کردیم را در نظر بگیرید در این فرض که مخصصش منفصل باشد، اول مولا می‌گوید «اکرم کل عالم» یا «اکرم العلماء» بعد با فاصله نه به صورت استثناء متصل می‌گوید «لا تکرّم زیدا العالم» و این زید عالم مردد بین زید بن عمر و زید بن بکر است. اینجا چه؟ آیا اینجا تردیدی که در دلیل خاص و عنوان خاص است سرایت می‌کند به دلیل عام و موجب تردید در دلیل عام و محدوده آن می‌شود یا خیر؟

اینجا باید ببینیم اگر بخواهد این سرایت صورت بگیرد به چه دلیل است؟ یا اگر سرایت محقق نمی‌شود به چه دلیل محقق نمی‌شود. دلیل عام را که نگاه می‌کنیم، دلیل عام چون مخصصی در کنارش نیامده و استثنایی به همراه آن ذکر نشده، ظهور در عام پیدا می‌کند، «اکرم العلماء» که گفته می‌شود و قرینه و قیدی کنار آن قرار نمی‌گیرد، طبیعتا این ظهور در عموم دارد و این ظهور نیز منعقد می‌شود، مانعی هم در مقابل انعقاد ظهور عام در عموم وجود ندارد، گفته است «اکرم العلماء» و تمام شده، پس ظهور عام در عموم هیچ مشکلی ندارد و منعقد می‌شود و حجیت هم دارد، به واسطه اینکه ظهور اساسا حجیت دارد.

اما بعد که دلیل خاص به صورت منفصل ذکر می‌شود و گرفتار تردید و دارای اجمال است، اینجا باید ببینیم چه اتفاقی می‌افتد؟ این دلیل که منفصلا وارد می‌شود، چون عنوان خاص در آن مجمل است، این اجمال بالاخره تأثیر می‌گذارد در دلیل عام. الان ما تردید داریم که «لا تکرّم زیدا العالم» منظور از آن زید پسر عمر است یا زید پسر بکر؟ این باعث می‌شود آن ظهوری که قبلا برای عام منعقد شده بود و حجیتی که برای عام ثابت شده بود در خصوص این مورد گرفتار مشکل شود، زیرا بالاخره خاص یک دلیل اقوی از دلیل عام است، حجیتی اقوی از حجیت دلیل عام است، این اقوئیت دلیل خاص باعث می‌شود که دلیل عام نسبت به همان دو موردی که مشکوک است دیگر حجیت نداشته باشد، به عبارت دیگر حجیت دلیل عام، مزاحم می‌شود با حجیتی که دلیل خاص دارد هر چند معلوم نیست آن حجیت نسبت به این طرف است یا آن طرف، اگر هم بگوییم ما یکی از این دو طرف را اخذ کنیم و دیگری را ها کنیم، یعنی بگوییم مثلا دلیل «لا تکرّم زیدا العالم» با حجیت عام و وجوب اکرام زید عالم پسر عمر مزاحمت می‌کند و آن را کنار می‌گذارد، ولی دیگری به قوت خودش باقی می‌ماند و عموم شاملش می‌شود، این ترجیح بلامرجح است، به چه دلیل ما یکی از این دو طرف را خارج از دایره خاص کنیم و آن را مشمول عام بدانیم؟

پس از آنجا که دلیل خاص مجمل است و معلوم نیست کدام یک از این دو فرد را خارج کرده، این عدم معلومیت و اجمال و تردید در دلیل عام اثر می‌گذارد و باعث می‌شود که بالاخره حجیت عام در این دو طرف و این دو مورد مبتلا به مزاحم باشد.

نتیجه این است که تمسک به عام در دوران بین المتباینین اذا كان المخصص منفصلا نیز جایز نیست. این تقریری است که برای این صورت می‌توانیم بیان کنیم، البته اینجا نظرات دیگری هم وجود دارد که آن را اشاره می‌کنیم انشاء الله.

خلاصه بحث تا اینجا این شد که در این چند صورت تنها در یک صورت تمسک به عام جایز است، آن هم جایی که شبهه مفهومی باشد و مردد بین اقل و اکثر و مخصص نیز منفصل باشد، اما در سه صورت دیگر یعنی هر دو صورت شبهه مفهومی‌ای که دوران متباینین است، چه مخصص متصل باشد و چه منفصل باشد و شبهه مفهومی‌ای که عنوان خاص در آن مردد بین اقل و اکثر باشد و مخصص در آن منفصل نیست در این سه صورت تمسک به عام جایز نیست. در مورد صورت چهارم یک تنمه ای وجود دارد که در جلسه آینده بحث می‌کنیم.

«الحمد لله رب العالمین»